

دانلود کتاب درباره معنی زندگی ویل دورانت ترجمه فارسی

[برای دانلود کتاب کامل اینجا کلیک کنید](#)

قسمتی از نمونه کتاب :

کرده‌ام. غیرممکن نیست که اگر اندیشه سازنده‌ای به ناامیدی جهانی نپردازد آسیب بزرگی خواهد دید. " اما در همین حال مردی که در رابطه با رمز و راز جغرافیایی یک کار کوتاهی انجام داد و قرن‌ها نتوانسته بود آن را حل کند، مجذوب عمل شد و در نامه بعدی به ناکافی بودن زمان اشاره کرد. به نظر می‌رسید که با همین مثال زندگی می‌آموزد که عمل سالم‌تر از حد تصور است. Solvitur ambglando: حتی سوالات فلسفی را فقط می‌توان با انجام کارهایی پاسخ داد. گوتته گفت، تمام فکرهایی که منجر به عمل نمی‌شوند، یک بیماری هستند.

در این جا یک شخصیت دیگر عمل است، کارل لامل، که در هرج و مرج و سرعت یک استودیوی فیلم متحرک ادغام شده است. مردی که برای زنده کردن تصاویرش باید به صورت عملی کار کند. جالب خواهد بود که بدانیم چنین ذهنی چگونه با مشکل ما روبه‌رو می‌شود. کارل لامل با سادگی و صراحت یک مرد متواضع با آن روبه‌رو می‌شود:

" ۱ ژوئیه ۱۹۳۱.

" آقای دوران عزیز:

" من از نامه شما لذت بردم ... و من خوشحالم که به سوالات شما پاسخ می‌دهم، اما متأسفم که می‌گویم شما را ناامید خواهم کرد زیرا پاسخ‌های من هرچند صادقانه هستند، کاملاً مهمل خواهند بود. حداقل از این ترس آن‌ها ذهن شما را تحت تأثیر قرار خواهند داد.

" اگر علم و فلسفه ما را به گذرگاه مهیبی که در نامه خود توصیف کرده‌اید، رسانده باشد، برای تفکر بسیار، خیلی حرف خوبی نمی‌زند، درست است؟ بر اساس تجربه من، من دریافتم که بسیاری از افراد که این امر اندکی از اساس آن‌ها دور است فقط قربانیان درون نگری بیش از حد هستند. " شما از من

می‌پرسید چه چیزی باعث ادامه کار من می‌شود پاسخ من پاسخی است که همه پیرمردهای هوشمند از آن می‌خندند - این جواب می‌دهد. من از دیدن شکل گرفتن ایده‌هایم و نتایج ملموس یک ضربه شگفت‌انگیز دریافت می‌کنم. این واقعیت که ایده‌های بی‌شماری عملی نمی‌شوند، لذتی که من از آن‌ها می‌گیرم را از بین نمی‌برد. احساس قدرت را دوست دارم - می‌بینید که من کاملاً صریح و روراست هستم و دوست دارم از کارم سود کسب کنم. اما چیزی که باعث ادامه کار من می‌شود خود کار و احساس موفقیت است. من نمی‌توانم به اندازه بعضی از مردم بازی کنم زیرا چشمانم خیلی خوب نمی‌بیند و شنوایی من بهترین نیست. بنابراین بازی من شامل یک بازی کوچک پوکر با دوستان هم عقیده، یا شاید یک شرط بندی کوچک در یک مسابقه اسب است.

"فرزندان من، یک نوه من، دیگر اقوام و دوستانم آرام‌بخش من و باعث خوشبختی من هستند. شما می‌پرسید که آخرین پناهگاه خزانه من کجاست. من فکر می‌کنم این در یک خواهش تقریباً آشفته برای دیدن فرزندان و نوه‌هایم است کودکان به خوبی مراقب و خوشحال هستند.

وی گفت: "من تعجب می‌کنم که چگونه چنین حرفی را زدی که گفتم" ما به این نتیجه رسیده‌ایم که بزرگ‌ترین اشتباه در تاریخ بشر کشف حقیقت بود. "این کشف چه زمانی انجام شده است؟ من در روزنامه‌ها هیچ عناوین خبری در این باره ندیده‌ام. تصور می‌کردم که هر فرد در میان ما هنوز امیدوار است که به روش خود کشف کند و این امید قسمت بزرگی از زندگی او را تشکیل می‌دهد، چه او از آن آگاه بوده باشد یا خیر. حقیقتی که مردم مختلف فکر می‌کنند کشف کرده‌اند به هیچ وجه حقیقت نیست و علت، آن نیست که ما را آزاد کرده است. خدا را شکر هنوز هم توهم دارم و متأسفم برای دانشمندان و فیلسوفانی که خود را در گودال عمیق تفکر قرار داده‌اند.

"یکی از چیزهایی که من بیش‌تر از آن سپاسگزارم این واقعیت است که من در طی یک زندگی سخت‌کوشی، از یک بحران تهدید‌کننده یکی پس از دیگری، از یک ناامیدی و یک پیروزی که یکی پس از دیگری بودند من هم‌چنان یک خوش‌بین باقی مانده‌ام.

من نمی‌دانم - غیر از آن‌چه توصیف کردم - تنها هدف اصلی من چیست اما می‌دانم اگر خوش‌بین نباشم اصلاً هدفی نخواهم داشت. "من ترجیح می‌دهم یک مرد سخت‌کوش و تجاری باشم و به اندازه من خوشحال باشید تا این‌که بزرگ‌ترین حکیم جهان شوید و تمام ترشویی و ناامیدی را بپذیرید که به نظر می‌رسد با تفکر انتزاعی بیش از حد است.

ارادتمند شما،

کارل لامل "

این مسئله در زندگی به وجود می‌آید. ما بیش از حد مشغول زندگی هستیم که نمی‌توانیم در مورد معانی نهایی اذیت شویم. الزام به انجام کار باعث ایجاد یک فکر می‌شود. مردی که برای تأمین غذا از خانواده‌ای برخوردار است، هیچ وقتی برای فلسفه آگاهانه ندارد. اگر او می‌توانست بگوید، می‌گفت که معنای زندگی تغذیه خانواده است. و بهتر خواهد بود که این جواب را بدهم و اکنون از طریق رئیس دانشکده دارتموث - فردی با بالاترین اعتبار در میان کسانی که رشته خود را می‌شناسند - به این مسئله نگاه کنید. در این جا دوباره بی‌اعتمادی سالمی به تفکر طلاق از زندگی خواهیم یافت.

"سی ژوئن ۱۹۳۱.

"آقای دوران عزیز:

"من نامه ۱۶ ژوئن شما را با دقت فراوان خوانده‌ام و با جدیت بسیار سوالاتی را که می‌پرسید در نظر گرفته‌ام. من نمی‌دانم که در شتاب فصل بعد از شروع می‌توانم به شما بیانیه‌ای بدهم که برای شما مفید باشد یا عبارتی کاملاً شفاف برای نشان دادن آنچه واقعاً احساس می‌کنم باشد. هاو، در این جا تلاش من برای انجام کاری است که تو از من خواسته‌ای.

به نظر می‌رسد ارزش زندگی انسان در فرصتی است که ارائه می‌دهد. من نمی‌توانم تصور کنم که کسی ارزش زندگی را زیر سوال ببرد، به عنوان مثال، اگر روزهایی از این دست در دسترس او باشد. و سعت بزرگ آسمان آبی؛ ابرهایی که به شکل گوسفند تنبل هستند "یک دمای مناسب؛ سرسبزی زیاد در درختان و درختچه‌ها و چمنزارها؛ رنگ‌های باشکوه باغ‌ها و صدهایی که هنگام طلوع انواع پرندگان آوازخوان شنیدم: همه این‌ها تجاربی بیش از اندازه ارزشمند هستند اما به نظر من همه عاقلان این احساس را دارند که زنده بودن برایشان یک افتخار باشکوه است.

نه تجزیه و تحلیل علمی و نه انبوهی از کلمات دلیل لذت بردن از نت یک ویولن یا آواز گنجشک گلی سفید را توصیف نمی‌کند، اما این‌ها از واقعیت کم‌تری برخوردار نیستند زیرا قابل تحلیل، تشخیص و توضیح نیستند. از این رو، برای من بودن، همراه با توانایی‌های احساس، تفکر و انجام دادن، نعمت غیرقابل ارزیابی است که زندگی ارائه می‌دهد و صرفاً توجیه تحمل آن نیست. . . .

"تمام دنیای متمدن تحت اندیشه مدرن انعطاف‌پذیری قرار گرفته است که حقیقت به خودی خود هدف است نه این که صرفاً وسیله‌ای برای رسیدن به هدف باشد. رویکرد به زندگی کامل در امتداد حقیقت است، اما مسیر ارزش پایدار دین در چالش آرزو و امید در ذهن انسان است. عقیم بودن فلسفه‌ای که اصطلاحاً نامیده می‌شود تمایل آن به بیرون آمدن از دیالکتیک و نسبت دادن ارزش به کلماتی است که در بهترین حالت نمایش نادرستی از عدم توجه به ارزش احساسات فکری است.

"به نظر من ناتوانی فلسفه در سلطنت و حاکمیت، فراموشی آن از تجارب بشری بوده است. در این جا نتوانسته صحت فرایندهای فکری خود را بررسی کند. افلاطون در متن آشنای خود با فیلسوفان و پادشاهان مدت‌ها پیش نشانگر ناکافی بودن هر یک هنگامی که یکی از دیگری جدا شد، به صورت یک فعالیت تخصصی فکر می‌کرد یا عمل می‌کرد: احتمال زندگی را داشته باشید و نور روز را ببینید. .

"برای این که خودم را به طور کاملاً واضح درک کنم، اگر قادر به انجام این کار باشم، بیش از آن چه اکنون می‌توانم موضوع را بیان کنم زمان می‌گذرد و فکر می‌کنم. برای من این است که بگویم من از سلامتی و اصول اخلاقی سالم برخوردار هستم؛ من لذت کار را پیدا کردم که به دست من رسید و با وجدان کاری آن را انجام دادم؛ من از این که برای والدینم و دیگران مفید بوده‌ام و از این طریق زندگی‌ام را ارزشمند کردم در حالی که خوشبختی و آرامش یافته‌ام، لذت و رضایت را پیدا کردم. این باعث می‌شود من باور کنم که من بیش از یک حیوان هستم و این زندگی نمی‌تواند پایان ذات معنوی ما باشد.

ارادتمند شما،

ADOLPH S. OCHS "

این مسئله بیش‌تر و بیش‌تر برجسته می‌شود که یک نفر برای داشتن زندگی که باید دارای وحدت و اهمیت باشد، باید عمل را با فکر ترکیب کند. مطمئناً بنای یادبودی مانند Times برای یک زندگی کافی است! یا از دریاها به قصد هند عبور کنید و به شورش جوانی نگاه کنید که فقط در کنار گاندی ایستاده است و هدایت مبارزه برای آزادی هند را به عهده دارد - جواهر لعل نهرو، که ممکن است قهرمان گاندی هنگام مرگ گاندی باشد.

"آناند بهوان،

هند،

۲۰ آگوست ۱۹۳۱.

"آقای دورانت عزیز،

"نامه شما سوالات جذابی را ایجاد می‌کند - جذاب و در عین حال نسبتاً وحشتناک. زیرا استدلال شما به این نتیجه گیری اجتناب ناپذیر منجر می‌شود که همه زندگی بیهوده است و همه تلاش‌های انسانی بدتر از بی‌فایده‌گی است. شما این افتخار را به من داده‌اید که این سوالات را برایم قرار داده‌اید، اما من صلاحیت کامل خود را در پاسخ به آنها احساس می‌کنم حتی اگر وقت و اوقات فراغت داشته باشم، که به طور ناخوشایندی در حال حاضر ندارم، به نظر من برای مقابله با مشکلاتی که شما مطرح کرده‌اید، به اندازه کافی مشکل دارم.

"من از این احساسات ناراحت شدم و احساس ناتوانی کردم. به نظر می‌رسید که این هیچ راه آشکاری برای درک خواسته قلبی من نیست. سپس آقای گاندی آمد و راهی را نشان داد که به نظر می‌رسید نتیجه می‌دهد، یا به هر ترتیب راهی ارزشمند است. در این راه غوطه‌ور شدم و متوجه شدم که سرانجام آنچه را که مدت‌ها به دنبال آن بوده‌ام پیدا کردم. در عمل بود که این را یافتم - اقدامی از طرف هدف بزرگی که عزیزم از آن زمان تاکنون، من تمام توان خود را در مبارزه با این هدف به کار برده‌ام و عقایدی که داشته‌ام، من را تقویت کرده است، زیرا پاداش یک زندگی کامل‌تر با معنای جدید و یک هدف برای آن بوده است.

"این به سختی پاسخی برای سوال شما است. اما نه فیلسوف بودن، بلکه صرفاً مردی که در عمل احساس می‌کند در خانه خود است، نمی‌توانم پاسخ کاملاً منطقی یا علمی به شما بدهم. من به علم و منطق و

عقل اعتقاد داشتیم، و هنوز هم به آن‌ها اعتقاد دارم، اما گاهی اوقات به نظر می‌رسد که آن‌ها فاقد چیزی هستند و به نظر می‌رسد زندگی توسط نیروهای قدرتمند دیگر اداره می‌شود - غریزه یا یک حرکت غیر قابل مقاومت به سمت چیزی - که برای لحظه‌ای به نظر نمی‌رسد با علم یا منطق، همان‌طور که ما آن‌ها را می‌شناسیم، مطابقت داشته باشد. تاریخ با سابقه شکست، تداوم شر علی رغم همه بزرگان و کارهای بزرگ گذشته، تجزیه تمدن کنونی و آرمان‌های قدیمی آن و خطراتی که در آینده در کمین است، گاهی ناامیدم می‌کند. اما با وجود همه این‌ها احساس می‌کنم که آینده پر از امید برای بشریت و کشور من است و جنگ برای آزادی که ما در هند انجام می‌دهیم ما را به تحقق این امید نزدیک می‌کند. از من نخواهید که این احساسی را که برای من وجود دارد توجیه کنم و نمی‌توانم هیچ دلیل فکری به شما بدهم. فقط می‌توانم به شما بگویم که تعادل ذهنی و قدرت و الهام را در این فکر پیدا کرده‌ام که تلاش خود را برای یک هدف توانا انجام می‌دهم و کار من نمی‌تواند بیهوده باشد. من البته برای نتیجه کار می‌کنم. من می‌خواهم به سرعت به سمت هدف خود بروم. اما ا س ا س ا حتی نتایج عمل نیز من را خیلی نگران نمی‌کند. خود عمل، به شرطی که مطمئن باشم عمل درستی است، باعث رضایت من می‌شود.

چه اتفاقی خواهد افتاد که جهان کامل شود، من نمی‌دانم و خیلی برایم مهم نیست. مشکل امروز به وجود نیامده است. اکنون کارهای کافی برای انجام وجود دارد و این برای من کافی است. آیا جهان هرگز کامل خواهد شد، یا حتی بسیار بهتر از امروز، من تلاشی برای پاسخگویی نخواهم کرد. اما چون امیدوارم و اعتقاد دارم که برای بهتر کردن آن می‌توان کاری انجام داد، من هم‌چنان به کار خود ادامه می‌دهم. "من می‌ترسم از سوال اصلی شما پرهیز کنم - معنی و ارزش زندگی انسان چیست؟ من نمی‌توانم به آن پاسخ

دهم مگر این که به شما بگویم چگونه زندگی را لمس کرده‌ام و چه انگیزه‌هایی مرا به عمل سوق داده است.

ارادتمند شما،

"JAWAHARLAL NEHRU"

این یک روح نجیب است که در این جا صحبت می‌کند. آرمان‌گرایی اخلاقی بشریت در هند بیش از هر جای دیگر روی زمین امروز می‌سوزد. داشتن هدفی عالی برای کار کردن، هدفی بزرگ‌تر از خود ما، یکی از رازهای مهم ساختن زندگی است. زیرا در این صورت معنا و ارزش فرد از مرزهای شخصی خود سرریز می‌کند و از مرگ او زنده می‌ماند. همان آرزوی خوب را در این نامه از هندوی دیگری، برنده جایزه نوبل فیزیک در سال ۱۹۳۰، بشنوید:

"کلکته،

۱۵ اکتبر، ۱۹۳۱.

"آقای دوران عزیز،

"من هرگز باور نکرده‌ام که زندگی صرفاً برای لذت بردن از لحظه یا امید پیش پا افتاده فردا ارزش زندگی را دارد. ذهن انسان ابزاری کاملاً ضعیف است که نمی‌تواند به رمز و راز بزرگ این جهانی که در آن قرار داریم نفوذ کند. اما من همیشه فکر می‌کردم که زندگی ارزش آن را دارد که بخواهیم کمی بیش‌تر از آن‌چه در حال حاضر درک می‌کنیم، آن را درک کنیم. انگیزه فکری و علمی در واقع چشمه اصلی زندگی و فعالیت‌های من بوده است. میل به کار، دستیابی و کمک به دیگران برای انجام همین کار، این قدرت‌های انگیزشی هستند که باعث شده‌اند ادامه دهم. من خودم را کنترل می‌کنم و خود راضی بودن را

منبع واقعی خوشبختی می‌دانم. در آخرین چاره، پیروزی بر خود یک چیز بزرگ‌تر از تسخیر کل جهان است.

"با احترام، من هستم،

ارادتمند شما،

C. V. RAMAN "

"صبرماتی،

۲۲ ژوئیه ۱۹۳۱.

"دوست عزیز،

"نامه شما از ۵ ژوئن

"اکنون برای سوالات شما.

(۱) زندگی برای من واقعی است زیرا معتقدم که جرقه‌ای از امر الهی است.

(۲) دین نه به صورت متعارف بلکه به معنای وسیع آن به من کمک می‌کند تا نگاهی اجمالی به ذات

الهی داشته باشم. این نگاه اجمالی بدون رشد کامل حس اخلاقی غیرممکن است. از این رو دین و اخلاق

برای من اصطلاحاتی مترادف هستند.

(۳) تلاش برای تحقق کامل باعث ادامه کار من می‌شود.

"(۴) این نزاع، منبع هرگونه الهام و انرژی است که من در اختیار دارم.

(۵) هدف قبلاً بیان شده است.

"(۶) تسلی و خوشبختی من را باید در یخ همه زندگی‌ها یافت، زیرا ذات الهی مجموع کل زندگی است.

"(۷) گنجینه من در مبارزه با تاریکی و همه نیروهای شر است.

" شما از من خواسته‌اید که اگر می‌توانم در اوقات فراغت و طولانی بنویسم. متأسفانه هیچ اوقات فراغتی ندارم و به همین دلیل طولانی نوشتن غیرممکن است.

ارادتمند شما،

M. K. GANDHI "

همان خواسته‌های معتدل در مورد باورپذیری نشان دهنده پاسخ شخصی است که برای اولین بار گاندی را برای آمریکا کشف کرد - جان هینز هولمز، کشیش آن موسسه باشکوه، کلیسای جامعه نیویورک آقای هولمز می‌نویسد:

"آقای دوران عزیز،

"چه چیزی باعث می‌شود ادامه دهم؟ - وقتی دروغ، ریا، بی‌عدالتی و شرارت را می‌بینم چیزی در درون من مانند شعله‌ای می‌سوزد؛ چیزی در بیرون من که وقتی نگاه اجمالی به آن می‌اندازیم مثل جذابیت عشق، دلربا است و اگر ما به اندازه کافی تلاش کنیم، ممکن است چنین باشد. "زمانی وجود داشت که من انتظار داشتم قبل از مرگ کاری را انجام دهم - دید من نسبت به این دنیا به دلیل آن‌چه که گفتم یا کردم تا حدودی تغییر کرده است. اکنون که من انتظار کیهانی را دارم که این سیاره بیش از چند میلیون سال دیگر دوام خواهد آورد، من این انتظار فردی را هرچند اندک گرامی می‌دارم. نه، چشمان من روزی بر روی همان جهانی که برای اولین بار در آن باز شدند، بسته خواهند شد، دقیقاً همان‌طور که جهان، در

زمان مقرر، همان‌گونه که شروع شد به پایان می‌رسد. اما در همین حال، زندگی خلاقانه جهانی مانند رودخانه‌ای به جایی می‌رود که نامکشوف و غیر قابل تصور است و زندگی من، نه ذره ذره بلکه یک قطره سازنده در سیل بزرگ، انگیزه خود را به سمت جاروب پیش روی سرنوشت عارفانه خود خم کرده است.

" من فکر می‌کنم این حس ظرفیت خلاقیت من است، هرچند از نظر میکروسکوپی با ظرفیت خلاقانه در قلب جهان مطابقت دارد، که به من قدرت زندگی می‌دهد - و همچنین در کسب و کار نیز خوشحالم! من سعی می‌کنم فکر کنم که مواقعی که بیش‌ترین احساس خوشبختی را داشته‌ام به این دلیل بوده که سر زنده‌ترین فرد بوده‌ام. مطمئناً، در تجربه عشق؛ مطمئناً، در ساعت‌های بحرانی نیز، وقتی همه خطرهای بزرگی را متحمل شده‌ام؛ همچنین، در لحظه‌ای سریع که "تار و پود صداهای شیرین" در سمفونی یا اپرا روح مرا به خود جلب کرده و به من آموخته است که احساسات آهنگساز را در تصور اصلی خود دوباره زنده کنم؛ به علاوه، وقتی خودم تصور کردم، در یک لحظه ناگهانی، تصویری از روح پیدا کردم و دیدم که آن را با کلمات روی لب‌های مبهوت من می‌پوشاند؛ باز هم، وقتی خودم را به دلیل عدالت و حق درگیر کردم و برای پیروزی یا شکست جنگیدم؛ بیش‌تر از همه، شاید وقتی دعا خوانده‌ام، یا سعی کرده‌ام دعا بخوانم، و پاسخ‌های ضعیف درون خودم را بشنوم. این‌ها همه تجربه‌های خلقت است - عملی که نظم را از هرج و مرج و زیبایی را از نظم خارج می‌کند و بنابراین، در حیطة خود، "همه چیز را جدید می‌کند". در چنین لحظه‌هایی است که من زندگی را در حالت خام آن احساس کرده‌ام، و به اعتقاد من، خدا را دیده‌ام.

"این همان چیزی است که باعث می‌شود به کار خود ادامه دهم - دانشی که در لحظات سپری شده که ما را فراتر و بالاتر از خود می‌برد، می‌پذیرد که ما بخشی اساسی از یک پروسه خلاق هستیم. اگر من نتوانم آن آینده را ببینم، یا حتی آن را تصور کنم، چه می‌شود! صادقانه اعتراف می‌کنم، چنین بی‌خبری، مانند تاریکی قبل از نور، به معنای واقعی تجربه زندگی در مسائل بزرگ‌تر، محو می‌شود.